

## نقدی بر جغرافیا

علم جغرافیا را از دیر باز جغرافی دانان بوجود آورده اند و اغلب خود آنها نیز متوجه نبودند که چنین علمی را بنیان میگذارند. در روزگاران گذشته جغرافیا بیشتر جنبه ریاضی و توصیفی داشت. قسمت ریاضی آن بوسیله نقشه برداران و ریاضی دانان کامل میشده و قسمت توصیفی و تشریحی آن که عبارت از شرح بلاد و سفر نامه‌های مختلف است بوسیله مسافران در زمین مسافرت‌ها انجام میگرفت و بتدریج جغرافیائی که بدین ترتیب بوجود می آمد و رو بیکامل میگرفت، مورد استفاده مردم قرار می گرفت. حتی پس از دورهٔ روناسنس و کشفیات زیاد در علوم نیز جغرافیا بهمان وضع باقی ماند و در صفات و مشخصات آن تغییر زیادی رخ نداد. و جغرافیای ریاضی، بخصوص قسمت نقشه برداری ترقی و پیشرفت بسیار کرد و در شرح مسافرت‌های خارج نیز که مردم را زیاد مجذوب خود کرده بود پیشرفتهائی حاصل گردید. ولی بهیچوجه ذکری در باره خصوصیات نقاط مختلف کره زمین و وضع زندگی انسان در آن مشاهده نمیگردید.

۴۰

جغرافیا در این موقع سود تجار و سوداگران و طبقات اشراف بخدماتی از قبیل چگونگی تأمین وسائل حمل و نقل در قاره‌ها و دریاها و یا بشرح اوضاع مستعمرات جهت جلب شرکت‌ها و بانکها بدین نواحی و یا بذکر نازدها و فواید و فواید آنها در باره عجایب و غرائب در ماوراء بحار می پرداخت. ریاضی و آمار از يك طرف و تبلیغات و افسانه‌ها و حکایات سفر نامه‌های مختلف از طرف دیگر باندازه‌ای از هم دور بودند که مانع بود جغرافیا بصورت يك علم مستقل و جداگانه‌ای شناخته شود و این وضع تا آخر قرن هیجدهم بهمین ترتیب باقی بود. ولی پس از آنکه علوم طبیعی باندازهٔ کافی ترقی و پیشرفت کرد و تعریف «محیط‌ها»ی جغرافیائی امکان پذیر گردید جغرافیا توانست مقام یک علم مستقل را حاصل کرد و در این تاریخ یعنی اواخر قرن هیجدهم بود که جغرافیای طبیعی بوسیله «آلکساندر دو هو موبولد» و جغرافیای انسانی بوسیله «ریتز» همزمان بایکدیگر بوجود آمد. ولی جغرافیای انسانی از همان آغاز امر بر اساس فلسفهٔ جبری و غائی بنا نهاده شد و بعداً نیز «راتزل» نظریهٔ «فضای حیاتی» و «نوادی» خود را بر اساس آن بوجود آورد تا بوسیله آن بتواند امپریالیسم و استعمار و اقتصاد آنرا قانونی و بحق جلوه گر سازد.

اما بدین ترتیب جغرافیای جدید بهیچوجه با مرحلهٔ ترقی و شکفتگی سرمایه‌داری مطابقت نمیکرد و تنها برای بعضی از قسمت‌های آن مفید واقع میگشت و در جریان توسعه و نمو صنایع و فنون مختلف، موضوعی جز شرح تقسیمات اولیهٔ کره زمین و تجارت و مسائل

مربوط بآن نداشت و تعیین و تقویم منابع مختلف طبیعی و انسانی کره زمین و مورد استفاده قرار دادن آنها برایش بی مورد و بی فایده بود و بدین ترتیب جغرافیا جز در مرحله سرمایه داری انحصاری و سپس در دوره امپریالیستی که منابع مختلف طبیعی و انسانی کره زمین را مورد استفاده قرار میدهد، نمی توانست توسعه پیدا کند.

جغرافیا از توسعه سایر علوم بخصوص از قسمتهای علمی آنها نتیجه میگردد و در حقیقت انعکاسی است از سایر علوم طبیعی و علوم انسانی و نتایج حاصله از آنها که بر حساب ایدئولوژی های مختلف توجیه میگردد. عده علمی که از ضمایم جغرافیا محسوب میشود و مورد استفاده آن ممکن است قرار گیرد زیاد است. در کشورهای استعماری قسمتهایی از این علوم که بتوسعه و پیشرفت تکنیک و صنایع و ازدیاد تولید و استفاده از مواد اولیه مستعمرات کمک میکنند مورد استفاده قرار میگیرد ولی قسمتهای دیگر آن مانند علوم طبیعی و بخصوص علوم انسانی و اجتماعی، اغلب مورد استفاده قرار نمیگیرد. در این کشورها علوم انسانی مثلا جامعه شناسی را خیلی مختصر و آنهم بصورت مجرد و از جنبه طبقه بندی صوری و ظاهری آن مورد استفاده قرار میدهند. از علم اقتصاد ندرتاً مطلبی بهمان میاید و از جنبه آماری آن در جغرافیا استفاده میگردد. در شرح حال مردم تنها بطواهر زندگی می پردازد و ضمناً در کشورهای عقب مانده و مستعمره و نیمه مستعمره عقیده نو مال توزیانیسم را رواج می دهد و از نزدیک شدن بمسائل حقیقی اجتماع مانند مسائل تولید، مبادله و روابط اجتماعی جدیدی که از آنها نتیجه میگردد اجتناب می ورزد.

جغرافیا خیلی دیرتر از سایر علوم وارد دانشگاه شده و جزء دروس رسمی آن قرار گرفته است. جغرافیا ابتدا بعنوان ضمیمه ای از تاریخ در دانشگاه های اروپا و بخصوص در فرانسه تدریس می شد و در این کشور تا بعد از جنگ جهانی اول تمام استادان جغرافیا در عین حال مورخ نیز بوده اند و جغرافیا را از نظر تاریخی بنام جغرافیای تاریخی تعلیم میدادند و هنوز نیز این علم در بعضی از دانشگاهها بعنوان جغرافیای تاریخی تدریس می شود.

گرچه علوم طبیعی و علوم انسانی هر کدام قوانین و اسلوب های خاصی برای خود دارند ولی اصولاً علم را نمی توان قطعه قطعه کرد و هر قطعه را مجزا از دیگر قطعات در نظر گرفت زیرا موضوع علم بطور کلی مشاهده و توضیح مطالب طبیعی و انسانی است و با آنکه بواسطه تعدد و تکثیر مطالب طبیعی و انسانی ورشته رشته بودن این مطالب، اختصاصی شدن تحقیقات در هر رشته اجتناب ناپذیر است معذالك نمیتوان سدهای مصنوعی بین علوم مختلف مثلاً بین علوم طبیعی و علوم فیزیک یا شیمی و با علوم انسانی قائل شد. بهمین دلیل تعدد و بهم آمیختگی موضوعات جغرافیائی نیز نباید موجب شود که جغرافیا برای خود حدود و تفروری صوری و ظاهری بین موضوعات مختلف جستجو کند بلکه بالعکس باید سعی و کوشش نماید که روابط بین موضوعات مختلف و تأثیرات متقابل آنها را بیابد تا آنکه بتواند در آزادی بشر، مطیع ساختن طبیعت و مورد استفاده قرار دادن آن بوسیله انسان اهمیت بسزائی کسب نماید.

باین ترتیب جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی بهیچوجه باهم متضاد و متناقض نمی باشد. جغرافیای طبیعی عملی است طبیعی که در آن انسان بمنزله يك عامل تغییر شکل دهنده محیط در نظر گرفته میشود. در کشورهای قدیمی انسان محیط طبیعی را زیاد تغییر شکل داده است چنانکه در بعضی از کشورهای جدید و مستعمره دیده میشود اگر بر طبق

اصولی صحیح و منظم این تغییر شکل انجام نگیرد موجب خرابی و نابودی کامل محیط طبیعی آنها میگردد. از این رو جغرافیای طبیعی نمی تواند نمونه های مختلف تولید را در رژیم های مختلف اقتصادی و اجتماعی در نظر نگیرد. جغرافیای انسانی نیز باید از علوم طبیعی اطلاعاتی را درباره تکامل خاکهای زراعتی، تنزل مختلف پوششهای گیاهی، اقسام رسوبات و انواع زمینهای آبرفتی و غیره مورد استفاده قرار دهد. از طرفی دیگر نیز باید پدیده های اقتصادی و اجتماعی نتایج تأثیر آنها را در زندگی انسان در کادر تکامل تاریخی کشورهای مختلف مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. نویسندگان جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی با آنکه لازم است به علت تفاوت بودن اسلوب و روش این دو موضوع بطور مجزا و جدا گانه کار کنند معذک باید از کارهای یکدیگر مطلع و باخبر بوده باهم یکنوع همکاری بسیار نزدیک داشته باشند.

وظیفه مشترک جغرافیای طبیعی و انسانی در کشورهای عقب مانده عبارت است از مبارزه علیه جهل و بیخبری توده های مردم و نشان دادن مکانیسم کلیه دستگاهها و تجزیه و تحلیل روابط تولید و تعریف جامعه ای از طبقات اجتماع و نمایانیدن تضاد و فساد و ضعف دستگاه موجود ولی در کشورهای مترقی، وظیفه ای کاملا متفاوت دارد. در این کشورها وظیفه جغرافیا بطور کلی عبارتست از مطالعه و بررسی منابع طبیعی و شرایط مناسبی که تحت آن شرایط می توان آن منابع را برای بهبود وضع مادی مردم در کادر نقشه محلی مورد استفاده قرار داد و در راه بهروزی و سعادت انسان آنها را بکار انداخت.

بطور کلی جغرافیا سعی میکند دسته ای از پدیده ها را از سایر علوم جدا و مجزا کرده و آنها را بخود اختصاص دهد بنابراین جغرافیا را در ردیف ادبیات قرار دادن صحیح و منطقی نیست زیرا موضوع آن بیشتر مربوط به شعب مختلف علوم است.

جغرافیای طبیعی بشرح ساختمان زمین و آب و هوا و ریست شناسی می پردازد و اغلب اوقات کمترین توجهی به علوم زمین شناسی و هواشناسی و زیست شناسی که در دانشکده علوم تدریس میشود ندارد و در نتیجه جغرافیای طبیعی بشرح ساختمان و طبقات زمین و رودخانه ها و پستی و بلندیها و اختلاف سطح آنها از دریا محدود شده بهیچوجه جریانهای طبیعی و شیمیائی را که بر حسب زمان و مکان تغییر میکنند و تحت تأثیر آب و هوا و محیط زندگی میباشد مورد توجه و بررسی قرار نمیدهند.

در جغرافیای انسانی وضع از این هم بدتر است. جغرافیای انسانی بشرح قسمتی از نژادشناسی که مربوط به علوم است پرداخته و علم اقتصاد و جامعه شناسی را بعنوان اینکه اولی مربوط به علم حقوق و دومی جزء فلسفه و تاریخ است مورد استفاده قرار نمیدهد و بالعکس در باره شرح زندگی عادی و آداب و رسوم و مذاهب ملل و اقوام مختلف جزئیات را نیز از نظر دور نمیدارد و بشرح ساختمانهای روستائی، خانه ها و منازل شهرها و قصبات پرداخته و از ساختمان فنی کارخانه ها و کارگاهها و میزان تولید و نوع محصولات آنها بحث مینماید و همچنین طول راههای شوسه راه آنها و وزن مقدار محصولات آنها که بوسیله آنها حمل میگردد و بالاخره مقدار تجارت خارجی را شرح میدهد و بدین ترتیب مجموعه ای از ارقام و اعداد خسته کننده تبدیل میگردد ولی بهیچوجه از روابط بین قسمتهای فوق بایکدیگر، و روابط میان آنها و انسانهایی که با آنها سروکار دارند چیزی ذکر نمیکند و از مسئله قیمتها و سودها و تشکیلات بازاری و بالاخره وضع زندگی دهقانان و پیشه وران و کارمندان و کارگران ابدأ صحبتی بمیان نمیآورد. در کشورهای مستعمره و نیم مستعمره از وضع زندگی مردم بومی این

نواحی و استعمار بیرحمانه آنها بوسیله استعمارگران و فقر و بدبختی و عدم بهداشت آنها سخن نمیگوید. بعضی از مؤلفین نیز فقط بنفع استعمارگران گاهی در آن مطالبی درج میکنند مثلاً شرح میدهند که قبل از آنکه فلان کشور مستعمره شود وضع اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی آن بسیار بد بوده و پس از آنکه از طرف فلان دولت مستعمره گردید اوضاع آن رو به بهبود نهاده است و دولت استعماری برای آنها امنیت و بهداشت و کار بوجود آورده است. از منابع اولیه و محصولات فراوان مستعمرات محبت بمیان میآید ولی هیچگاه وضع رقت بار بومیها و کارهای مشقت باری که آنها در مقابل مزد ناچیز مجبورند انجام دهند اشاره ای نمیشود. مسئله برتری نژاد بهیچوجه از نظر دور نمانده است و در هر جا که مناسبتی پیدا شود بطریقی از این عقیده جانب داری میشود و بدین وسیله علت بدبختی و فقر موجود نبودن وسائل بهداشت برای ساکنین مستعمرات را نتیجه عدم فعالیت و پشتکار که زائیده ساختمان نژادی آنها است میدانند و از هیچگونه تحقیقی درباره آنها فروگذار نمیکنند.

بدین ترتیب جغرافیا تقریباً از زندگانی جدا گردیده است و بهمین جهت امروزه جغرافیای را اغلب روشنفکرانی تدوین می کنند که کمتر مسافرت کرده و در اتانهای کار خود محبوسند و کمتر با اوقیبات سروکار دارند و از اینرو است که جغرافیای آنان کمتر مورد استفاده مردم قرار میگیرد.

بعضی از جغرافی نویسان تحت تأثیر عقاید دترمی نیستی، انواع درجات متلف تمدن و وضع زندگی اقوام و ملل مخالف را ناشی از نفوذ محیط طبیعی، آب و هوا، وضع کوهها و برجستگی های زمین و دوریا نزدیک بودن از دریا و حاصلخیز بودن خاک و بالاخره معادن و ذخائر زیر زمینی و غیره میدانند. بعضی دیگر از جغرافی نویسان ایده آلیست و وضع زندگی عقمانده بعضی اقوام و ملل را نتیجه آداب و رسوم و سنن فرهنگی و مذهبی آنها تصور کرده همه بدبختیها را معلول آن میدانند و بدیهی است هدف نهایی این قبیل نویسندگان این است که بدبختیها و فقر و مسکنت و دور ماندن از تمدن بعضی از کشورها را نتیجه وضع محیط طبیعی و آداب و رسوم و نوع مذهب جلوه گری سازند و از این رهگذر استعمارگران و یاهیت های حاکمه ناصالح کشورهای خود را تبرئه کرده کلیه بدبختیهای مردم را بقضا و قدر و سرنوشت نسبت دهند و بالنتیجه آنها نسبت بوضع زندگانی خود راضی نگاهدارند.